

در این شماره:  
 کردستان: تهدیدهای دوباره سلفی‌ها  
 دنیای بدون جرم، قانون و زندان؟  
 از مبارزه سراسری معلمان حمایت کنید  
 غیرت اسم رمز نژادپرستی است

آتش • شماره ۴۲ • اردیبهشت ۱۳۹۴

## زیر میز مذاکرات هسته‌ای پرسش و پاسخ درباره روابط جمهوری اسلامی و قدرت‌های جهانی

را فرا گرفته بود قابلیت این را داشت که عمق پیدا کند. قابلیت این را داشت که کمونیست‌های انقلابی نفوذ پیدا کرده و برنامه زیر و رو کردن ساختارهای ارتجاعی ستم و استثمار را عملی کنند. قابلیت این را داشت که در آن دوره سنگین معروف به جنگ سرد میان دو بلوک تحت رهبری آمریکا و شوروی، راه را برای قطب رقیب آمریکا یعنی سوسیال امپریالیسم شوروی در ایران بگشاید. قابلیت این را داشت که نیروهای سکولار صحنه گردان شوند و... همه این‌ها برای قدرت‌های امپریالیستی غرب در آن دوره یک معنا داشت: نیرویی باید آلترناتیو نظم از هم پاشیده سلطنتی شود که هر چند مانند شاه «دوستش

ادامه در صفحه بعد

این فرایند داشتند. آن‌ها می‌کوشند تا نقش خود را در به ظهور رساندن بختک جمهوری اسلامی پنهان کنند. اما اگر به نیروی اسلام‌گرای مرتجع تحت رهبری خمینی چراغ سبز نشان نمی‌دادند، اگر در کنفرانس معروف گوادالوپ تصمیم به رفتن شاه و آمدن خمینی نمی‌گرفتند، اگر سیاست‌های امپریالیستی برخاسته از سود و رقابت در این منطقه استراتژیک الزامات دیگری را تحمیل می‌کرد، اوضاع می‌توانست طور دیگری شکل بگیرد. جمهوری اسلامی، موجودیتش را از همان بدو شکل‌گیری، مدیون دخالت‌گری‌های امپریالیسم آمریکا، مذاکرات و نشست و برخاست‌های آشکار و پنهان با آن است. بحران انقلابی که در آن دوره جامعه ایران

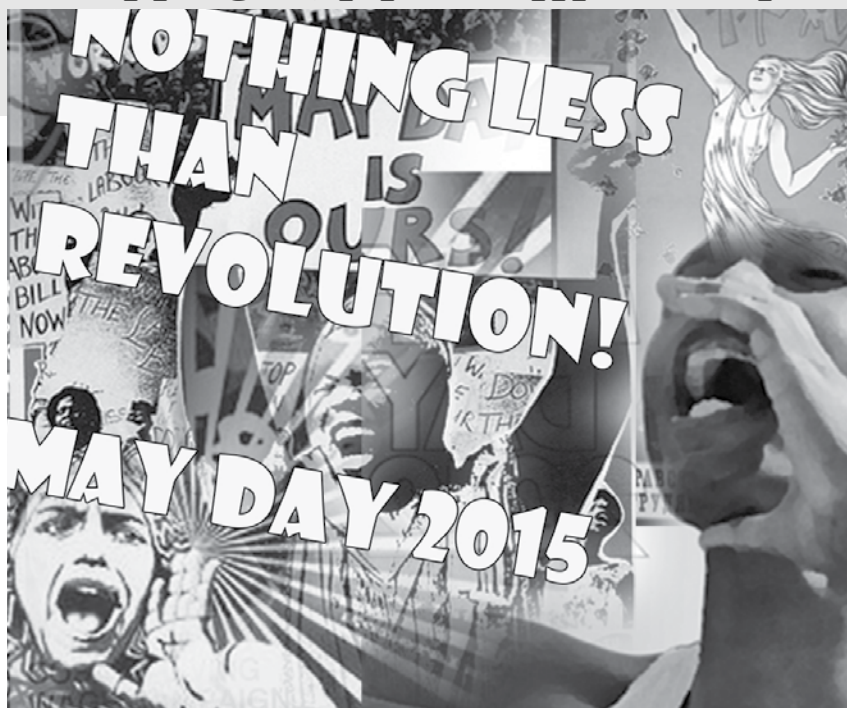
تعدیل کرده و «دیپلماسی و مذاکره» را جایگزین کرده‌اند؟ چرا اوپاما این تفاهم‌را «تاریخی» می‌نامد؟ چرا امروز «شیاطین کوچک و بزرگ»، دست دوستی به سوی هم دراز می‌کنند؟

ج: واقعیت تاریخی اینست که قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری و به خصوص آمریکا در این که خیزش توده‌های مردم علیه نظام سلطنتی در سال ۵۷ چه سمت و سویی پیدا کند، نقشی مهم بازی کردند. این فقط مشتی مرتجع بنیادگرای دینی به رهبری خمینی و در اتحاد با نیروهای بورژوا مسلک ارتجاعی مانند نهضت آزادی نبودند که قیام مردم را در آن سال‌ها دزدیدند. بلکه دولت‌های غربی نقشی بزرگ در

س: سران جمهوری اسلامی ادعا می‌کردند که «تحریم‌ها اثری نداشته و نعمت الهی است». بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار از حساب مردم را هزینه تاسیسات هسته‌ای و گسترش آن کردند. گفتند اگر تهدیدهای آمریکا و اسرائیل نزدیک به عمل شود، بمب اتمی هم خواهند ساخت. اما چه اتفاقی افتاده که حاضر به عقب‌نشینی و محدود کردن تلاش‌های هسته‌ای شده‌اند؟ از سوی دیگر قدرت‌های امپریالیستی در دوره‌های مختلف سیاست تهدید نظامی ایران را برجسته کرده و گزینه بمباران تاسیسات هسته‌ای ایران را روی میز قرار می‌دادند. اما چرا این سیاست را

### به چیزی کمتر از انقلاب رضایت نمی‌دهیم!

اول ماه مه (روز طبقه کارگر جهانی) در راه است



متن زیر بخشی از گفت و گویی است که میان چند فعال کارگری انجام شده و برای انتشار خارجی به صورت پرسش و پاسخ درآمده و ویرایش شده است. در صورتی که نیازش را احساس کنیم آن را به شکل جداگانه منتشر خواهیم کرد.

س: با اشتیاق منتظر رسیدن اول ماه مه روز رزم طبقه کارگر جهانی هستیم. سوال این است که کارگران مبارز و آگاه این روز را چطور باید برگزار کنند که شایسته این روز باشد؟

در درجه اول باید روشن کنیم که اول ماه مه را باید با چه سیاستی برگزار کرد که شایسته اول ماه مه باشد. شرایط روی اینکه شکل برگزاری مراسم چه باشد تاثیر می‌گذارد. بعضی مواقع و بعضی جاها می‌شود تظاهرات خیابانی ضدزیمی سازمان داد؛ غیرقانونی و خارج از چارچوب تشکیلات‌های حکومتی. یک وقت است که باید مراسم را به شکل مخفی و پشت درهای بسته برگزار کنیم؛ و البته تلاش

ادامه در صفحه ۴

**زیر میز مذاکرات...**

نمی‌داریم» اما در کل متحد ماست و جریان انباشت سودآور سرمایه را در این کشور تضمین خواهد کرد. حافظ منافع استراتژیک ما در منطقه خواهد بود. این نیرو، اسلام‌گرایان مرتجع تحت رهبری خمینی بودند. ضدانقلاب اسلامی سال ۵۷، نتیجهٔ مماشات و همراهی این نیرو با امپریالیست‌های آمریکایی بود. این مهم‌ترین واقعیت تاریخی در مورد رابطهٔ جمهوری اسلامی و آمریکا است که باید در ذهن‌ها حک شود.

**س: ولی جمهوری اسلامی و آمریکا، طی همه سال‌های پس ۵۷ با یکدیگر تضاد داشتند و سر شاخ می‌شدند.**

**ج:** همین طور است. ما در جهانی با تضادهایی پیچیده به سر می‌بریم. هیچ برنامه و سیاستی ابدی و پایدار نیست و تضادهای گوناگون سد راه هر برنامه ریزی «داهیانة» ارتجاعی می‌شود. در عین این که هیئت حاکمة اسلامی از همان ابتدا در ارتباط تنگاتنگ با نظم سرمایه‌داری حاکم بر جهان قرار داشت اما برای دستیابی به موقعیت منطقه‌ای برتر در میان سایر دولت‌های منطقه جفتک پراکنی می‌کرد. بر عقب افتاده‌ترین نیروهای اجتماعی تکیه زده و «مرگ بر آمریکا» را فریاد می‌زد و از نیروهای اسلامی ضدآمریکایی در منطقه حمایت می‌کرد. از تضادهای میان قدرت‌های بزرگ «شرق و غرب» استفاده کرده و مانور می‌داد. شوروی سوسیال امپریالیسم در آن دوره (روسیه پس از فروپاشی) از این تضاد بهره برده و تلاش برای گسترش نفوذ خود داشت. این‌ها همه تخصصاتی را میان جمهوری اسلامی و دولت آمریکا سبب می‌شد. این تخصصی واقعی بود که هر چند ربطی به منافع اکثریت توده‌های تحت ستم و استثمار نداشت اما در تعارض با منافع جهانی و منطقه‌ای آمریکا قرار می‌گرفت. جمهوری اسلامی هیچ گاه با امپریالیسم به مثابه یک نظام سرمایه‌داری متکی بر استثمار مخالفتی نداشته و خود بخشی از نظام جهانی و کارکرد آن بوده است. امروز از جانب جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا وانمود می‌شود که مذاکرات اخیر چیزی جدید است و منحصر به فرد. اما این واقعیت ندارد. هنگام جنگ ارتجاعی میان ایران و عراق با آن چه عنوان «پروندهٔ ی ایران/ کنترآگیت» به خود گرفت مواجه بودیم. طبق این پرونده قرار بود با بده بستان هایی، جمهوری اسلامی از آمریکا سلاح دریافت کند و بخشی از پول‌های رد و بدل شده از طرف جمهوری اسلامی به نیروهای مزدور آمریکا در نیکاراگوآ واگذار شود. در دورهٔ پس از پایان جنگ ایران و

عراق، در سال ۶۷، جمهوری اسلامی دست به جنایتی فراموش ناشدنی و نابخشودنی زد. هزاران زندانی سیاسی اعدام شدند تا آرامش و امنیت برای حرکت و تامین سود طبقهٔ حاکم و سرمایه‌های امپریالیستی بر این جامعه حکم‌فرما شود. در برابر این جنایت، اعتراض و سخنی از جانب دولت‌های غربی به گوش نرسید. این که کدام مذاکرات و یا بده بستان‌ها در آن دوره میان این دو نیرو صورت گرفت که به قیمت جان بهترین دختران و پسران این کشور تمام شد، پرونده‌ای است هم چنان باز. راه دور نرویم. درست پیش از انتخابات سال ۸۸، کابینهٔ اوباما در حال پیگیری و به انجام رساندن توافقات و سازش‌هایی با جمهوری اسلامی بود

و مشخصا با کابینهٔ احمدی نژاد. اما در آن سال عامل دیگری به میدان آمد که کاسه کوزهٔ هر دو طرف را در هم شکست. میلیون‌ها نفر به میدان مبارزه آمدند. این وضعیت چرخشی در رویکرد آمریکا نسبت به ایران به وجود آورد. بار دیگر ندای «تغییر رژیم» از جانب مقامات آمریکایی سر داده شد. و از طرف جمهوری اسلامی، همراه با

سرکوب و اختناق وحشیانه، عربدۀ «نرژوی هسته‌ای» گوش‌ها را آزار داد. این‌ها واقعیت‌های تاریخی است. جمهوری اسلامی، جمهوری «پرونده»‌های بسته نشده است. پرونده‌هایی بسیار مهم‌تر از پروندهٔ هسته‌ای.

**س: پس چرا امروز این دو نیرو تفاهم می‌کنند و بر سر این تفاهم این اندازه سر و صدا می‌کنند؟**

**ج:** رویکرد نظام سرمایه‌داری جهانی به خاورمیانه همواره رویکردی استعماری/ نواستعماری و سلطه جویانه بوده است. اینجا منطقه‌ای است که بیش از ۶۰ درصد ذخایر نفت و گاز را در اختیار دارد. ذخایری که برای سوخت و ساز سرمایه‌داری جهانی، برای رقابت‌جویی‌ها و کنترل و دست بالا داشتن در رقابت‌های درون امپریالیستی، اهمیتی حیاتی دارد. نفت و گاز که به خودی خود هیچ نیست جز یک فراوردهٔ طبیعی، این منطقه را به منطقه‌ای «زرخیز»، منطقهٔ رقابت و جنگ‌های ارتجاعی، منطقهٔ نابودی محیط زیست تبدیل کرده است. نفت و گاز برای چرخهٔ سود آوری و انباشت سرمایه

حیاتی است و همین مساله توضیح دهندهٔ اقدامات امپریالیستی در این منطقه، نوکر صفتی تمام و کمال دولت‌های ارتجاعی در این منطقه و مانورهای سیاسی هر یک از این هاست. دست زدن به کودتاها، نشست و برخاست‌ها و مذاکرات، یک روز سیاست «تغییر رژیم»‌ها و روز دیگر سازش با همین رژیم‌ها روندی است دردناک و تکرار شونده. سرمایه‌داری یعنی کسب حداکثر سود، یعنی رقابت افسار گسیخته و تحمیل بیشترین رنج و مشقت بر توده‌های مردم. تامین و تضمین همین وضعیت و نیازها و ضرورت‌های واقعی، امروز امپریالیست‌ها و جمهوری اسلامی را به پای میز مذاکره کشانده است.

آن چه «لابی اسرائیل» نام دارد روبروست. از سوی دیگر روسیه، ممنوعیت تحویل سامانهٔ موشکی اس ۳۰۰ به ایران را که از پیشرفته‌ترین سلاح‌ها در نوع خود است لغو کرده. قرارداد فروش این تسلیحات ۱۰ سال پیش بین جمهوری اسلامی و روسیه منعقد شده بود که به خاطر مخالفت آمریکا، تحویل آن‌ها متوقف شد. به فاصلهٔ کمی پس از تفاهم لوزان روزنامه‌های ایران از قول سرمایه‌داران بزرگ عنوان زدند که «چین از ایران نخواهد رفت» و گفتند: «...روابط ایران و چین بلند مدت طراحی شده و غربی‌ها جای چین را در بازار ایران نمی‌گیرند... زنگنه وزیر نفت اعلام کرد که ایران و چین پس از لغو



**س: چه نیازها و ضرورت‌هایی؟**

**ج:** جهان سرمایه‌داری زیر فشار تضادهایی است که سیاست‌های نوین را تحمیل می‌کند. هر دو طرف (جمهوری اسلامی و قدرت‌های غربی به ویژه آمریکا) با مشکلات عدیده‌ای روبرو هستند. از دید آمریکا، توافق هسته‌ای با ایران حکم پلی را دارد که ایران را بیش از پیش به نظم جهانی تحت سلطه‌اش متصل و مرتبط خواهد کرد و از این به بعد جمهوری اسلامی به جای ایجاد مزاحمت و جفتک انداختن در برنامه‌های آمریکا (در سوریه، لبنان، فلسطین و عراق و یمن) بیشتر نقش همکار و همدست را ایفا خواهد کرد. چنین سیاستی اگر به علت گوناگونی و حاد بودن تضادهای جهانی و منطقه‌ای ناکام نماند و با موفقیت انجام شود، معنایش تقویت موقعیت آمریکا در این منطقه و در رویارویی با روسیه و چین (دو کشوری که در ایران نفوذ زیاد و موقعیت ممتاز اقتصادی سیاسی دارند) خواهد بود. اما همین مساله در بدو امر با موانعی روبرو شده است. کابینهٔ اوباما برای انجام این سیاست با مخالفت‌های جدی از طرف نیروهایی در درون هیئت حاکمة آمریکا و

تحریم‌ها به همکاری خود ادامه می‌دهند و این همکاری‌ها در حوزه‌های مختلف انرژی گسترش بیشتری می‌یابند...» (روزنامه شرق - ۲۲ فروردین ۹۴). هیئت حاکمة ایران نیز به دنبال اهداف خود از این توافق است. اقتصاد وابسته، جمهوری اسلامی را به زانو در آورده است و سقوط بهای نفت خواب حکام اسلامی را به هم ریخته. رفع قسمی برخی تحریم‌های صنعتی و مالی و بانکی می‌تواند وضعیت بحرانی اقتصاد را مقداری تخفیف دهد. از طرف دیگر این وضعیت نارضایتی و اعتراضات فزاینده ی توده‌های مردم را موجب شده که در شرایط وخامت بیشتر و یا تحت تاثیر تکان‌های سیاسی داخلی و منطقه‌ای می‌تواند زمینه ساز خیزش‌های توده‌ای شود. علاوه بر این جمهوری اسلامی گسترش جریان بنیادگرایی سنی مذهب را در منطقه تهدیدی برای منافع خود می‌بیند. هیئت حاکمه ایران به دنبال فضایی برای تنفس است و امیدوار است که با برقراری رابطهٔ تنگاتنگ‌تر با امپریالیست‌های غربی بتواند نقش قدرت برتر منطقه را ایفا کند و به عنوان یک ژاندارم مهم به بازی گرفته شود. اما وجود دولت‌های منطقه که

طبقاتی منجر نشود، حاصلی انقلابی و رهایی بخش نخواهد داشت و به خودی خود به جایی نخواهد رسید.

**س: نیروهای اپوزیسیون رژیم چه گفتند؟**

ج: دستجات رنگارنگ ضدمردمی وارد گود شدند. سازمان مجاهدین خلق آشکارا همسو با جناح به اصطلاح تندرو امپریالیسم آمریکا و نتانیاهو از آمریکا خواست تا سیاست تحریم و فشار و حتی حمله نظامی به ایران را ادامه بدهد. این نیرو که خود را آلترناتیو جمهوری اسلامی می‌داند آلترناتیو ارتجاعی است که هرگاه امپریالیست‌ها بحث سازش و مذاکره با جمهوری اسلامی را دارند احساس می‌کند موقعیتش تضعیف شده و به قیمت رنج مردم حتی با ریختن بمب بر سر مردم اعلام توافق می‌کند. نیروهای دیگری نیز مانند توده ای اکثریتی‌ها، گونه‌های ملی - مذهبی، حزب دمکرات و بخش‌هایی از سلطنت طلبان، معرکه بیار این ماجرا شدند و از سر عقل آمدن جمهوری اسلامی حرف زدند. در این میان رسانه‌های فارسی زبان غرب نقش خود را ماهرانه ایفا کردند. تا توانستند شستشوی مغزی دادند. هر وقت هم که کسی با اینان تماس گرفت و نگاهی نسبتاً درست‌تر از کل این روند و منافع پس پرده پیش گذاشت صدایش را خفه کردند.

**س: ما چه می‌گوئیم؟**

ج: ما می‌گوئیم توده‌های مردم تا زمانی که منافع طبقاتی پشت هر سیاست و برنامه‌ای را ندانند، محکوم به اسارت‌اند. قهر و آشتی‌های مرتجعین برای از بین بردن رنج و محرومیت مردم نیست. برای از بین بردن جنگ‌های و درگیری‌های ارتجاعی نیست. بلکه برای حفظ و تثبیت مناسبات اجتماعی و اقتصادی و نظم سیاسی است که مسئول رنج توده‌های مردم است. ما می‌گوئیم توهومات را باید به دور ریخت و برای سازمان دهی یک دگرگونی واقعی، آگاه و متشکل و آماده شد. ما می‌گوئیم با تفاهم بی تفاهم، با تحریم بی تحریم، تا زمانی که پرولتار با حزب کمونیست و برنامه انقلابی خود در میدان نباشد نیروهای رنگارنگ ارتجاعی و یا راست و سازشکار با ارائه راه‌های «دم دست» و موجود، توده‌های پرولتر و مردم محروم را به دنبال خود می‌کشاند؛ نیرو و انرژی آنان را به هز می‌برند و نظم استثمار و ستم تداوم پیدا می‌کند. پس برای تغییر این وضعیت باید کار و تلاش کنیم و قطب کمونیستی را به روی نقشه بیاوریم. ■

بزرگ و اساسی میان توده‌های مردم با کلیت این مرتجعین می‌توانند در تشدید یا تحدید تضادهای درونی جمهوری اسلامی نقش بازی کنند.

**س: خامنه‌ای در اولین واکنش دبرهنگام‌اش به این تفاهم موضع خنثی گرفت و اعلام کرد که او نه موافق است و نه مخالف. این را باید چطور تحلیل کرد؟**

ج: رباکاری و فرصت طلبی. نهاد ولایت فقیه، نهادی بی مایه است. مترسکی بالای سر نظام اسلامی و عقب مانده‌ترین نیروهای اجتماعی است. مترسکی که کلاغ‌های نشسته بر آن نیز بر «اقتدارش» شک برده‌اند. رسانه‌های امپریالیستی و مفسرین آن‌ها و یا نیروهای سیاسی طبقاتی سازشکار می‌خواهند به مردم به قبولانند که مشکل جامعه ایران به واسطه حضور نهادی تک فردی است که دست آخر باید و نبایدها را تعیین می‌کند. این یک فریب کاری بیش‌مانه است. فاشیست‌ترین نیروها نیز در عصر سرمایه‌داری در قالب دولت طبقاتی‌شان و منافع این دولت قرار می‌گیرند و حرکت می‌کنند.

**س: وقتی تفاهم هسته‌ای اعلام شد، مردم به خیابان ریخته و پایکوبی کردند. در این مورد چه می‌گوئید؟**

ج: همین طور است. ترکیبی از توهیم عمومی و منافع طبقاتی. آقا زاده‌هایی که نگران واردات تجهیزات کمپیوتری‌شان بودند که شامل تحریم شده بود اسکانس یک دلاری را همراه با یک ۱۰۰۰ تومانی به نمایش گذاشتند. بگذریم از این که فردای همان روز مقامات بانکی ایران آب پاکی روی دست‌شان ریختند و اعلام کردند: «دلار پائین‌تر از ۳۲۰۰ تومان برای اقتصاد ایران منطقی نیست». در این حرکت که بدون هیچ فکر و آگاهی و سازماندهی از پیش صورت گرفت، گرایش‌ات متفاوتی مشاهده شد. بالایی‌هایی که به طور مثال مشغله‌شان رفع معاملات خارجی‌شان بود، و پائینی‌هایی که هرچند با توهومات بسیار، اما محتاط‌تر و با تردید بیشتر برخورد می‌کردند. مانده بودند که آیا این ماجرا کمکی به چندرغاز معیشت آنان می‌کند یا نه؟ به قول یک پرولتر برای او تفاوتی ندارد زمانی که خط فقر بیش از ۲ میلیون تعیین شده دستمزد ۸۰۰ هزار تومانی او به فرض یک میلیون بشود. به قول یک دستفروش برای او باید زمین به متری ۲۰ هزار تومان برسد تا بتواند مسکنی برای خود مهیا کند. فرقی بین ۲ و ۳ میلیون با ۴ میلیون نیست. اما این تردیدها و بی اعتمادی‌ها در بین پائینی‌ها اگر به آگاهی

اساس منافع توده‌های مردم نوع دیگری از اقتصاد را با اتکاء به قابلیت‌های زیست بومی و آگاهی مردم سازمان دهد. از میان بردن این وضع در گرو سرنگونی این نظام و قطع این رابطه است. وگرنه این دور باطل همچنان ادامه خواهد یافت.

**س: آیا این تفاهم شکننده است یا طولانی مدت؟**

ج: این فرایندی است با تداخل تضادهایی بسیار پیچیده. حتی اگر در ۱۱ تیر به آن توافق جامع دست یابند هم باز نمی‌توان از روندی قطعی صحبت کرد. چیزی پایدار نیست. تضادهای منطقه ای، درون امپریالیستی، درون دولت‌های ارتجاعی منطقه، درون هیئت حاکمه ایران و درون هیئت حاکمه آمریکا، و تضاد بزرگ میان اکثریت مردم با قدرت سیاسی حاکم، همه می‌توانند مانند یک سد و مانع عمل کنند.

**س: آیا کل هیئت حاکمه ایران با این سیاست توافق دارد؟**

ج: همانطور که گفته شد منافع این هیئت حاکمه و جناح‌های گوناگونش تعارضی ماهوی با نظام سرمایه‌داری امپریالیستی نداشته و زندگی‌اش در چرخه این نظام می‌چرخد. این جناح‌ها حتی در زمینه روئینایی هم تفاوتی اصولی با هم ندارند. اتکاء به پس مانده‌ترین تفکرات دینی و خرافه و جهل، کاری است که همه‌شان انجام می‌دهند. هذیان گویی احمدی نژاد که پیشرفت‌های هسته‌ای را «تحت عنایت آقا امام زمان» می‌خواند تفاوتی با هذیان گویی روحانی در اولین سخنرانی‌اش پس از تفاهم لوزان که آن را «دستاوردی تحت عنایت بانو فاطمه زهرا» خواند ندارد. اما یک اختلاف دیرینه درون جناح‌های درونی جمهوری اسلامی وجود دارد که هم بر سر میزان وابستگی به قدرت‌های امپریالیستی رقیب است و هم بر سر این که کدام جناح رهبری سیاست خارجی و ارتباط با غربی‌ها را در دست داشته باشد؛ در واقع کدام جناح از قدرت و امتیازات اقتصادی سیاسی بالاتر در رقابت با جناح‌های دیگر برخوردار باشد. علاوه بر این‌ها، تحریم‌ها موجب انباشت ثروت سرشار و بی نظیری برای بخشی از بورژوازی در قدرت شده که نهادهای امنیتی و نظامی نقش تعیین کننده‌ای در آن داشته‌اند. «طبیعی است» که اینان نگران آجر شدن نان‌شان باشند. و یا نگران این که در جریان سهم بری از دلالی برای امپریالیست‌ها دست پائین پیدا کنند. این که اختلافات کنونی به کجا برسد، خیلی روشن نیست. تمام تضادهای منطقه‌ای و رقابت‌جویی‌های قدرت‌های بزرگ و بار و یار کشی‌های آن‌ها، و تضاد

متحدین و دست نشانندگان کلیدی آمریکا هستند، مانند عربستان و ترکیه و اسرائیل و مصر و... اجازه نمی‌دهد که جمهوری اسلامی بی دردسر به خواسته هایش دست پیدا کند. بی جهت نیست که در میانه مذاکرات لوزان، ائتلاف تحت رهبری عربستان با شرکت ۹ کشور عربی اسلامی در مورد یمن شکل می‌گیرد. افغانستان با این ائتلاف اعلام همکاری می‌کند. درست هنگامی که قرار است تضادی تخفیف پیدا کند، تضادهای دیگری از گوشه‌های با شدت سربلند می‌کند.

**س: مقامات جمهوری اسلامی ایران وعده می‌دهند که در نتیجه این تفاهم و رفع تحریم‌ها، با رونق اقتصادی و بهبود و رونق و ایجاد اشتغال روبرو خواهیم بود. آیا این درست است؟**

ج: اول این که قرار نیست تحریم‌ها همه و یک جا لغو شود (برعکس دروغ‌ها و تبلیغات رسانه‌های جمهوری اسلامی). علاوه بر این چند روز پس از این که تب و تاب «توافق تاریخی» و «دلار هزار تومانی» خوابید، اعلام کردند که حتی اگر همه تحریم‌ها هم لغو شود معنایش رفع گرانی و اشتغال زائی در کوتاه مدت نیست! اما هجوم سرمایه‌های خارجی (به فرض اینکه چیزها بدون دست‌انداز و بی تضاد جلو برود) می‌تواند به طور مقطعی و محدود تحرکی در بخش‌هایی از اقتصاد و به ویژه آن بخش‌هایی که برای سرمایه مالی امپریالیستی و کارگزاران بومی‌اش مهم است به وجود بیاورد. مثلاً به پروژه‌های نفت و گاز و زیرساخت‌های مربوطه احتمالاً تحرکی داده خواهد شد. سرمایه‌داران کراواتی و عمامه‌ای می‌توانند از این «نعمت الهی» به نان و نوایی بیشتر برسند. اما تغییری محسوس در زندگی و معیشت توده‌های محروم نخواهد داشت و معنایش استثمار بیشتر کارگر فارس و عرب و ترک و کرد و بلوچ و افغانی و... است. به واقعیت جامعه نگاه کنیم. چرا تحریم‌ها موثر بوده؟ این چه اقتصاد و مناسباتی است که وقتی با بایکوت‌های امپریالیستی روبرو می‌شود این چنین در مانده می‌شود و به زانو در می‌آید و زندگی میلیون‌ها نفر را تحت تاثیر قرار می‌دهد؟ و چرا وقتی با «رونق و سازندگی» روبرو می‌شود باز به سرعت بحرانی می‌شود و فرو می‌پاشد؟ پس سوال اساسی اینست که با این اقتصاد وابسته و متکی بر درآمد نفتی چه باید کرد؟ جامعه ایران در تقسیم کار اجتماعی امپریالیستی حاکم بر جهان جایگاهی تعیین شده دارد. همین رابطه است که باید در یک انقلاب واقعی گسسته شود. انقلابی واقعی است که نقطه پایان بر این رابطه تولیدی امپریالیستی بگذارد و بر

اول ماه مه در راه...

کنیم و شیوه‌های مناسب را بکار بگیریم که تا حد ممکن گسترده باشد. در هر صورت، چه این باشد چه آن، سیاست حاکم بر مراسم مهم است. تعیین کننده است.

س: سیاست رژیم برای اول ماه مه را چطور می‌بینید؟

هر سال تشکیلات‌های «کارگری» وابسته به حکومت تلاش می‌کنند شعارهای مطابق میل خود را به شعارهای اول ماه مه تبدیل کنند و از آن یک مراسم بی خطر بسازند. سال هاست می‌کوشند محتوای مبارزاتی این روز را تحریف کنند. امسال هم با توجه به مذاکرات هسته‌ای جمهوری اسلامی و کشورهای ۵+۱ حتما ضرورت حمایت از دیپلماسی هسته‌ای را وسط می‌کشند و توهم بهبود وضع معیشت مردم در صورت رفع تحریم‌ها را مطرح می‌کنند.

و حتما وضع درب و داغان کشورهای همسایه را گوشزد می‌کنند و می‌گویند که «بروید خدا را شکر کنید که امنیت داریم! سردار سلیمانی داریم! خطر داعش تهدیدمان نمی‌کند!» و از این جور مزخرفات موافم‌پایانه.

این‌ها هر کاری می‌کنند تا استثمارگران و استثمار شدگان، ستمگران و ستم‌دیدگان، حاکمان و محکومان را البته زیر پرچم حفظ نظام سرمایه‌داری و رژیم اسلامی متحد کنند. اما آنچه در اعماق جامعه می‌گذرد درست نقطه مقابل این است. یک رابطه آشتی ناپذیر، یک تضاد خصمانه آن زیر دارد می‌جوشد. روابط تولیدی استثمار و خصومت طبقاتی نهفته در آن، پایه و اساس جامعه است. توده‌های مردم، زن و مرد، دارند تحت چنین روابطی زندگی می‌کنند. زندگی که چه عرض کنم، بردگی. یک زندگی بخور و نمیر که هر لحظه‌اش باید نگران از دست دادن کار باشی یا سرخورده از پیدا نکردن کار. تازه اگر شاغلی باید شدت کار بیشتر و شرایط ناعادلانه‌تر را تحمل کنی. باید شادی و تفریح را کلاً فراموش کنی. باید دائما سگ دو بزنی. نتیجه‌اش فکر و خیال و اضطراب شبانه روزی است. نتیجه‌اش دور افتادن از اندیشه و تلاش و سرزندگی است. نتیجه‌اش کوتاه شدن عمر متوسط و مرگ‌های زودرس و بالا رفتن آمار خودکشی هاست. نتیجه‌اش سوء تغذیه کودکان و کاهش نیروی جسمی و فکری نسل‌های جدید است.

س: در مقابل، پیام و شعار ما چه باید باشد؟

شعارهای ما باید با توجه به اوضاع کلان سیاسی جامعه و منطقه و دنیا مشخص شود. یعنی شعارهای مرکزی ما باید سیاسی باشد. طرح خواسته‌های اقتصادی و اجتماعی (خواسته‌هایی که هم خصلت درازمدت و فراگیر داشته باشند، هم جهت دهنده و متحد کننده باشند) البته مهم است اما فعالیتی که بخواهد جنبشی با هدف انقلاب را قدم به قدم بسازد و تقویت کند محورش خواسته‌های اقتصادی نیست. شعارهای مرکزی باید بتواند نارضایتی و اعتراض و مقاومت را متحول کند و قدرت سیاسی را نشانه بگیرد.

فکر می‌کنم این حرفت را باید به دو معنی فهمید. هم باید قدرت سیاسی موجود را نشانه بگیریم یعنی هدف سرنگونی را در قالب شعارهای مشخص ریشه‌ای جلو بگذاریم و هم مختصات قدرت سیاسی آلترناتیوی که باید نتیجه انقلاب کمونیستی باشد را مطرح کنیم و دائما این تصویر را تا حد امکان روشن‌تر تبلیغ و ترویج کنیم.

این پایه و اساس انتشار آگاهی کمونیستی در جامعه است. ما باید دوباره این حرف‌ها را برای خودمان و کل فعالیتی که خود را طرفدار طبقه کارگر می‌دانند معنی کنیم که چرا کارگران باید گرایش‌های طبقاتی مختلف را بشناسند و از هم تشخیص دهند و پرچم خود را انتخاب کنند.

باید مسئله را این طور دید که نظرها و گرایش‌ها در همه جامعه نفوذ می‌کنند و در هم تداخل دارند. یعنی در عرصه اندیشه و تفکر ایدئولوژیک و سیاسی، مرزها و دیوارهای محکم و غیر قابل نفوذ بین طبقات مختلف اجتماعی کشیده نشده. کارگران هم مثل بقیه در معرض ایدئولوژی‌ها و سیاست‌هایی قرار دارند که منافع و اهداف طبقاتی مختلف را منعکس می‌کنند. چه بسا در مقاطع و مراحل، بخش‌های بزرگی از کارگران آن ایدئولوژی‌ها و سیاست‌ها را متعلق به خود بدانند و از آن پیروی کنند. این به ویژه در مورد جهان‌بینی و سیاست‌های طبقات حاکم مطرح است که برای دوره‌های طولانی، ایده‌های مسلط بر جامعه‌اند. مثلا در جامعه‌های نظیر ایران، عقاید و باورهای سنتی و مذهبی طی قرن‌ها توسط نهادهای مذهبی و حکومت‌ها ترویج شده است. رسانه‌های مدرن نیز ابزاری در دست طبقات حاکم برای جانداختن و طبیعی و عمومی جلوه دادن این عقاید است. بنابراین

کارگران باید مرتباً به دنبال این باشند که کدام دیدگاه، سیاست، شعار بیانگر حقیقت علمی، و بازتاب منافع انقلابی طبقه کارگر هست و کدام نیست.

س: کسانی که دنبال آگاهی سیاسی و راه چاره می‌گردند توجه بیشتری به اطلاعیه‌ها، مصاحبه‌ها، سایت‌ها و تلویزیون‌ها دارند. به همین علت مرتباً توسط عقاید سیاسی و ایدئولوژیک مختلف بمباران می‌شوند. بخشی از این عقاید به طبقه حاکمه و امپریالیست‌ها و نمایندگان و مدافعان‌شان مربوط است. بخشی هم به نمایندگان طبقاتی که در حاکمیت قرار ندارند و به درجه و شکلی از ستم‌های موجود و سیستم حاکم رنج می‌برند. در مورد این دومی‌ها، باید به نکته‌ای اشاره کنم و آن اهمیت مواجه شدن با این آراء و عقاید است. این مواجهه که هم باید انتقادی باشد و هم باز و جذب کننده می‌تواند نقش مثبتی در افزایش آگاهی طبقاتی بازی کند. افشاجاری از جوانب گوناگون سیاسی، ایدئولوژیک، اقتصادی دستگاه حاکم (و دولت‌های رنگارنگی که نظام جهانی سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند) اهمیتی ویژه دارد. این افشاجاری می‌تواند از سوی نیروهای مختلف انجام شود. در شرایط امروز دنیا، کم نیستند روشنفکرانی که افق دیدشان بورژوازی است؛ به سوسیالیسم و کمونیسم اعتقادی ندارند یا تفسیری که از آن ارائه می‌کنند فرقی با همین جوامع سرمایه‌داری پیشرفته با کمی حک و اصلاح ندارد. اما گاهی همین‌ها مقالات افشاجارانه‌ای در مورد سیستم و سیاست دولت‌ها می‌نویسند که جوانبی از واقعیت را خیلی زنده و موثر در مقابل ما قرار می‌دهد و آگاهی سیاسی ما را عمیق‌تر می‌کند. بنابراین مهم است که از دل همه این ابراز نظرها در جستجوی حقایق باشیم. حقایقی که سلاح ما را در تجزیه و تحلیل علمی از نظام حاکم و روشن کردن راه دگرگونی واقعی جامعه تیزتر می‌کند.

س: اما باید چکار کرد که طبقه کارگر دیگر نقش همدست و دنباله رونیروهای طبقاتی دیگر را بازی نکند؟ باید چکار کرد که واقعا رهبر انقلاب اجتماعی شود؟

اول از همه باید گفت که طبقه کارگر، رهبریش را اساساً از طریق حزب پیشاهنگ انقلابی‌اش یعنی حزب کمونیست اعمال می‌کند. اما معنی رهبری طبقه کارگر چیست. آیا جا به جا شدن افراد در راس حکومت است؟ آیا تغییر ظاهر و رفتار و لحن مقامات است؟ آیا تغییر وعده‌ها و ادعاهاست؟ آیا به معنی برانگیختن توده‌های محروم به «گرفتن سهم خود» و «پولدار شدن» و یا انتقام شخصی و

گروهی گرفتن از کسانی است که مرغه بوده اند و امتیازات اقتصادی و اجتماعی داشته اند؟ نه. رهبری یعنی این که برنامه کمونیستی تغییر سیاست و اقتصاد و فرهنگ جامعه با جهت گیری نابودی همه شکل‌های استثمار و ستم در راس امور قرار گیرد. رهبری یعنی به اجراء درآوردن نقشه و استراتژی عملی برای کسب قدرت سیاسی که به ناگزیر قهرآمیز خواهد بود. رهبری یعنی معرفی دیدگاه ماتریالیستی از تاریخ و به کار گرفتن نگرش علمی برای شناخت و تغییر همه پدیده‌ها. رهبری یعنی مقابله با تفکرات و تعصبات خرافی و ضد علمی. یعنی مبارزه با ارزش‌های مردسالارانه/ پدرسالارانه، نژادپرستانه و برتری جویانه ملی. رهبری یعنی به نقد کشیدن اخلاقیات سنتی و عقب‌گرا.

نمی‌شود از رهبری انقلاب اجتماعی و حرکت به سمت دنیای بدون ستم و استثمار صحبت کرد و از مسئله زنان نگفت. از روابط ستمگرانه جنسیتی و نظام‌های طبقاتی مردسالار و پدرسالار نگفت. مسئله فقط ایران نیست. مردسالاری و پدرسالاری از ستون‌های نظام جهانی سرمایه‌داری محسوب می‌شوند. تبعیض جنسیتی، فرهنگ مردسالارانه حاکم بر جوامع، و وجود صف بزرگی از نیروی ذخیره کار زنان به طبقات حاکم در همه کشورها این فرصت و امکان را میدهد که نیروی کار زنانه را بیشتر استثمار کنند و به طور کلی نیروی کار جامعه را بیشتر تحت کنترل بگیرند. به این شرایط باید خشونت علیه زنان در محل کار، در خیابان و در خانه را هم اضافه کرد. یک جنبه آشکار از این خشونت و تحقیر، سوء استفاده جنسی از زنان کارگر است که به امری رایج در روابط کار و سرمایه تبدیل شده است.

درست است. همانطور که مارکس می‌گفت، طبقه سرمایه دار با مالکیت بر ابزار تولید، و همچنین با مسلط کردن ایده‌ها و ارزش‌ها و فرهنگ ستمگرانه، روابط بهره‌کشی انسان از انسان را برقرار و تحکیم می‌کند. قوانین سرکوبگرانه حاکم که آگاهی و تشکل انقلابی را آماج قرار می‌دهد، مناسبات اجتماعی و روبنای فرهنگی و ایدئولوژیکی که ستم بر زنان را تحکیم و توجیه میکند، در کنار تبلیغ فرودستی و نقش درجه دوم زن توسط دین، سنت و هنر ارتجاعی، مجموعه‌ای است در خدمت بهره‌کشی طبقه سرمایه‌دار. این مساله در ایران که تحت یک رژیم استبدادی مذهبی قرار دارد و قانون اساسی‌اش متکی بر اسلام است، شکل عریان و زنده‌تری به خود گرفته است. ■

تهیه و تنظیم رضا کاکاوند



# تهدیدهای دوبارهٔ اسلام‌گرایان سلفی در کردستان ایران



از سندی خبر رسید که در روزهای قبل از نوروز ۹۴ اسلام‌گرایان سلفی تهدید کرده بودند اگر مردم شهر جشن سال نو برگزار کنند بد می‌بینند! حتی بعضی‌هاشان تهدید به انجام عملیات انتحاری کرده بودند. این حرف‌ها شاید در شهری مثل سندیج به نظر مضحک بیاید. در عمل هم دیدیم که علیرغم این تهدیدها مراسم نوروز در شهرهایی مثل سندیج و کامیاران و مریوان و سقز به شکل توده‌ای برگزار شد. سلفی‌ها کسانی هستند که به «مسلمانان سلف» رجوع می‌کنند. یعنی مسلمانان بنیانگذار که منظورشان عصر محمد و اصحاب اوست. می‌گویند اسلام واقعی جز این نیست و بقیه شاخه‌های اسلامی همگی «مسلمان خلف» هستند. بنابراین مخالف هرگونه دستکاری برای افزودن احکام جدید به احکام اولیه اسلام برای هماهنگ کردن دین با تغییرات زمانه هستند. بله، حرف‌های سلفی‌ها مضحک است اما وقایع اخیر در عراق و سوریه، رشد و گسترش داعش و اشغال بخش‌های عظیمی از آن دو کشور به ما می‌گوید که این مرتجعین را نباید دست کم گرفت. این تهدیدها را بگذارید در کنار خبر پیوستن گروهی از سلفی‌های کردستان ایران به صفوف داعش و کشته شدن‌شان در جنگ‌های منطقه. سئوالی که امروز ذهن بسیاری از عناصر مترقی و پیشرو در کردستان را به خود مشغول کرده اینست که همین امروز با این مرتجعین چه برخوردی باید کرد؟ مسلماً تا وقتی که حکومت‌های مرتجع دینی و نیروهای بنیادگرای جنایتکار و نهادهای استثمارگر مدافع آن‌ها در منطقه وجود دارند نمی‌توان و نباید به مبارزهٔ ایدئولوژیک خاص علیه خرافه و تعصب مذهبی کم بها داد. این وظیفه‌ای فرعی نیست. جزیی از تلاش‌ها برای آزاد کردن ظرفیت مبارزاتی توده‌های مردم با هدف سازماندهی انقلاب اجتماعی،

مبارزهٔ جدی و پیگیر با باورها و تعصبات و ارزش‌های اسارت بار دینی است. در این راه، نه می‌توان تسلیم یا دنباله رو «اعتقادات مردم» شد و به بهانهٔ «توهین نکردن به باورهای رایج» از روشنگری و تبلیغ دیدگاه انقلابی و علمی کمونیستی طفره رفت و نه می‌توان در مقابل نیروهای متعصب و مهاجم اسلام‌گرا جا زد. میدان را خالی کردن در این زمینه نتیجه‌ای جز پیشروی طرف مقابل و گسترش پایه‌های اجتماعی این مرتجعین در میان توده‌های بحران زده و به تنگ آمده از حاکمان و شرایط موجود ندارد. هیچ هراسی از تعصبات و حملات و عوامفریبی‌های حاکمان ستمگر و مرتجعان نباید داشت. ساختار ستم طبقاتی، جنسیتی و ملی، و جریان‌های نژادپرستانه و تبعیض‌گرانه از خرافه و احکام و باورهای دینی نیرو و قوام می‌گیرند.

در خبرها آمده بود که مردم سندیج به شکل جمعی به تهدیدات سلفی‌ها اعتراض کرده بودند. بدون شک اعتراض و مبارزه به هر شکل ممکن راه را برای افشای چهره کثیف این مرتجعین باز می‌کند. هر فرد و جمع پیشرو باید با هر نیروی ارتجاعی چه از نوع اسلام‌گرایان سلفی و چه از نوع اسلام‌گرایان شیعه حکومتی مقابله کند. این کار باید به شکل علمی و سنجیده صورت گیرد. زمینه‌های پایه گرفتن تفکر مذهبی در روابط ستمگرانه حاکم و احساس بی‌آیندگی و پوچی و استیصال است که دائماً در زندگی و ذهن توده‌های محروم تولید می‌شود. اما از تاثیر افشاگری و مبارزه در قلمرو ایده‌ها با باورها و اصول و اسطوره‌های مذهبی نباید غافل شد. این به ویژه در مورد نسل جوان صدق می‌کند که از یک طرف آماج اصلی تبلیغات اسلام‌گرایان مرتجعند و تعداد نه چندان اندکی از آن‌ها دارند به نیروی فعال جریان‌ت بنیادگرای جنایتکار تبدیل می‌شوند و از طرف دیگر

این ظرفیت را دارند که آینده و آرمان را در مسیرهای دیگری جست و جو کنند. تبلیغ و ترویج کتاب‌های نقد علمی دین و آشکار کردن نقش اجتماعی و سیاسی مذاهب باید جزیی از فعالیت هر عنصر انقلابی و پیشرو باشد. ارائهٔ کتاب‌های مانند «پندار خدا» اثر ریچارد داوکینز که ممنوع شدنش در جمهوری اسلامی خود نشان از تاثیرگذاری آن است، یا کتاب «رهای بدون خدایان» اثر باب آواکیان رهبر حزب کمونیست انقلابی آمریکا و آثاری مانند «تولد دیگر» نوشتهٔ شجاع الدین شفا که به درک جوانی از تاریخ و مضمون ادیان ابراهیمی کمک می‌کند باید در دستور کار قرار گیرد.

باید انتظار مقاومت در برابر این نوع افشاگری و انتقاد را نه فقط از جانب حاکمان ستمگر و نیروهای مرتجع اسلام‌گرا بلکه از سوی برخی از نیروهای خارج از قدرت هم داشت. به طور مشخص در کردستان، به دنبال بالا گرفتن گرایش‌های سازشکارانه در برخی احزاب کردی مانند پ ک ک که در پی سازش با اسلام‌گرایان حاکم در ترکیه هستند، سیاست سکوت در مورد مسئله دین تبلیغ می‌شود. در خبرها آمده بود که پ ک ک برای اتحاد با علوی‌ها در انتخابات ترکیه برنامه جامعی در دفاع از آن‌ها ارائه کرده است. در اطلاعیه‌های این حزب علیه داعش یا سلفی‌ها هیچ اشاره‌ای به اسلام نمی‌شود. یا حتی به شکل غیراصولی از تفاوت میان «اسلام واقعی» با «اسلام ارتجاعی افراطی» صحبت می‌شود. نگاه مردم را به برداشت‌های متفاوت از اسلام جلب می‌کنند تا نقش اسارت‌بار دین و در این مورد مشخص، ماهیت واپس‌گرایانهٔ اسلام را بیپوشاند یا مسکوت گذارند. واقعیت اما اینست که نص صریح قرآن مانند کتب مقدس سایر ادیان اعم از مسیحی یا یهودی مجموعه‌ای است از عقاید کهنه و غیر علمی در مورد کائنات

و پیدایش دنیا و نوع بشر، مجموعه‌ای از اصول و ارزش‌ها و قوانین و رهنمودهای خشونت آمیز پدرسالارانه و برده دارانه و برتری طلبانه در روبرویی با پیروان ادیان دیگر، با بی‌خدایان، با زنان و کودکان. در شرایطی که جریاناتی مانند جمهوری اسلامی و داعش محتوای اصول و احکام اسلامی را در عمل به مردم چشاندند به سازشکاران و مصالحه جویان نباید اجازه داد که تحت نام «اسلام واقعی» یا «برداشت امروزی از اسلام»، نص صریح در مورد سنگسار و تازیانه و شکنجه برای مرتدان و مخالفان یا تکفیر همجنس‌گرایان و موضوعاتی مانند «زنا» و حجاب و تمکین و امثالهم را لاپوشان کنند.

کاو اردلان

با نشریهٔ «آتش»

همکاری کنید:

از طریق نوشتن

گزارش‌های مبارزاتی و

افشاگرانه از رژیم؛

تهیهٔ مقاله و تولید طرح و

دیگر آثار هنری؛

از طریق نظردهی و نقد

## آیا می‌توانید دنیا را بدون جرم، قانون و زندان تصور کنید؟

روزی نیست که حرفی از زندان نشنویم. از کودکانی که در زندان قرچک با مادران‌شان بدون هیچ امکان بهداشتی تفریحی به سر می‌برند. از پخش مواد مخدر در زندان. از مغزشویی در زندان. از اعتراض زندانیان بلوچ به خزعبلات آخوند شیعه و قطع ارتباط کاملشان با دنیای خارج بعد از این اعتراض. از خشونت در زندان. از مرگ زندانی بعد از ضرب و شتم توسط ماموران. از اعدام.

در ایران از هر صد هزار نفر ۲۸۴ نفر در زندان به سر می‌برند. این شمار به مراتب بالاتر از متوسط جهانی بین ۱۴۴ تا ۱۵۵ نفر است. البته همین «متوسط جهانی» هم رقم کوچکی نیست. با یک حساب سر انگشتی بیش از ده میلیون نفر از جمعیت کره زمین به طور رسمی در زندان به سر می‌برند. بیش از دو میلیون نفر از این عده در زندان‌های آمریکا محبوسند. ابرقدرت

صد زندانیان را سپاهيوستان تشکیل می‌دهند در صورتی که جمعیت سیاهان تنها ۱۲ تا ۱۳ کل اهالی است. وضع زندان‌های آمریکا ستم ریشه دار نژادی در آن کشور را منعکس می‌کند. یا در ایران، زنان به جرائمی که معمولا مردان به خاطرش زندانی نمی‌کشند در حبسند. در صد بالای بلوچ‌ها، عرب‌ها و کردهای اسیر نیز با شاخص‌های جمعیتی کشور خورند ندارد. در همه جای دنیای امروز، افشار تحتانی جامعه اکثریت قریب به اتفاق زندانیان را تشکیل می‌دهند.

ولی زندان را به عنوان یک نظام تنبیه و سرکوب می‌شود بر انداخت. تجربه چین سوسیالیستی در دوران مائو نمونه قابل توجهی در این مسیر است و کماکان باید مورد مطالعه و جمع‌بندی و درس آموزی قرار گیرد. تغییری که در این عرصه به دنبال قدرت‌گیری بورژوازی در

است که وفق دادن آن را با نظام جدید و همچنین بازسازی زندانی توسط کار را مشکل می‌کند. ولی آن‌ها خیال ساختن زندان دیگری نداشتند. زیرا فکر می‌کردند که در عرض چند سال احتیاجی به زندانی به این بزرگی نخواهند داشت. جمعیت زندانیان مرتبا کاهش می‌یافت. آن‌ها اکنون ۲۴۰۰ زندانی داشتند. (جمعیت زندان شهر نیویورک در سال ۱۹۶۱، ۹۵۷۴ بود) . کمتر از نصف زندان خالی است و از چند سلول به عنوان انبار استفاده می‌شود.»

گزارش آقای گرین حکایت از غذای مناسب و ملاقات ماهانه با خانواده دارد و این که هزینه زندان به طور عمده از کار هشت ساعته در روز زندانیان در صنایع سبک نظیر چاپ و کفاشی تامین می‌شود. آن‌ها کلاس دارند، فیلم می‌بینند و از کارخانجات

و کمون‌های اطراف افرادی برای سخنرانی می‌آیند که تغییر و تحولات منطقه را توضیح دهند؛ تا زندانیان اگر مایل بودند بعدا به آن واحدهای تولیدی بپیوندند. یکی از نکات جالب توجه گزارش، رویکرد دولت به خانواده زندانی است. اگر زندانی نان آور خانواده باشد «از آنجا که خانواده جرمی مرتکب نشده است نباید تنبیه شود، خانواده از دولت مقرری دریافت می‌کنند.» معمول‌ترین

جرم دزدی است. هر چند تن‌فروشی غیرقانونی است ولی زندان ندارد. معمولا توقیف هم نمی‌شوند و تمرکز روی فراهم کردن امکان بازگشت به اجتماع است. گرین می‌گوید مهم‌ترین چیزی که رویم تاثیر گذاشت «نگاه متفاوت این سر زندانبان به لات و لوت‌ها بود. حقیقت این بود که از نظر او این مخلوقات پشت میله هنوز انسان بودند.»

ولی زندان پکن که به عنوان زندان خوب به او معرفی شده بود بیشتر تحت تاثیرش قرار داد. بنای زندان قدیمی دل‌گیر و خاکستری است. ولی به جز گاردهای درب ورودی همه زندانبان‌ها غیر مسلحند. درها قفل نیستند و پنجره‌ها میله ندارند و می‌شود بازشان کرد. خود گرین می‌گوید «حتی من هم می‌توانستم از این زندان فرار کنم.»

«در حوزه شهرداری پکن که منطقه‌ای هفت میلیون و نیمی است این زندان که تنها زندان است ۱۸۰۰ زندانی دارد که ۱۰۰ نفرشان زن هستند. بزرگترین جرم



طرحی از یک شکل تنبیه (شکنجه) زندانیان در اسارتگاه‌های آمریکا

سال ۱۹۷۶ و برقراری مجدد سلطه لجام گسیخته سود و سرمایه بر چین صورت گرفته نیز به حد کافی گویا است. نظام زندان و مجازات در چین امروز، نظام وحشت آفرینی است. تاکید طبقه حاکمه چین برای کنترل جامعه، بر زندان و جوخه اعدام است.

فلیکس گرین، روزنامه نگار انگلیسی مقیم آمریکا در گزارشی که در سال ۱۹۶۲ بعد از سفر دومش به چین منتشر کرده فصلی را نیز به زندان‌های چین سوسیالیستی اختصاص داده است. او در مدت اقامتش علاوه بر مصاحبه با افراد مختلف از دو زندان «خوب» و «بد» نیز دیدار کرده است. زندان بد، زندان شانگهای بود. محل این اسارتگاه قلعه‌ای بود که انگلیس‌ها ساخته بودند. با دروازه‌های آهنین. دو گارد مسلح. ساختمانی هراس‌انگیز و پنجره‌های میله دار بلند.

«رئیس زندان که که جوانی خوشرو بود به من گفت: شکل زندان طوری

فساد بود: «استفاده شخصی از دارایی عمومی». ۴۰ در صد هم به خاطر جرائم ضد انقلابی (جاسوسی، قتل، سابوتاژ و غیره) و با این‌ها مثل زندانیان دیگر رفتار می‌شود. ضد انقلابی کسی است که عمل مشخصی علیه دولت انجام داده باشد. به کسانی که علیه دولت حرف زده‌اند چند جلسه تعلیم سیاسی توصیه می‌شود. برای تبدیل مخالفت به جرم، اقدام آشکار لازم است.»

در زندان پکن هم هشت ساعت کار روزانه برقرار بود. هدف، هم عادت کردن زندانی به کار بود و هم این که بعد از آزادی، حرفه‌ای یاد گرفته باشد و راحت کار پیدا کند. زندانی بودن ننگ محسوب نمی‌شد. درک عمومی این بود که از طریق کار انسان اصلاح می‌شود.

«عدم تحقیر مجرمین حائز اهمیت بسیار است. اگر آتمسفری از سرزنش یا تقبیح موجود باشد بازسازی امکان پذیر نیست. بر عکس، این کار احتمال ارتکاب مجدد جرم را بیشتر می‌کند.»

برنامه زندان پکن کم و بیش شبیه برنامه زندان شانگهای است ولی پر و پیمان تر. مطالعه، فعالیت فرهنگی/ ورزشی و تفریح. این زندانیان گروه نمایشی آماتور دارند. اجتماعات شبانه که ممکن است به صورت رقص و اجرای نمایش توسط گروه تئاتر و یا نمایش فیلم باشد به صورت مختلط با حضور زنان مردان زندانی برگزار می‌شود. هفته‌ای یک روز تعطیل را می‌توانند هر جور خواستند بگذرانند.

یکی از شیوه‌های مورد استفاده در زندان‌های چین اعتراف زندانی بود که هضم این مسئله برای فلیکس گرین سخت بود. مسلما اعتراف گیری برای محکوم کردن شخص رویکردی خطرناک است و می‌تواند به اعمال خشونت و شکنجه جسمی یا روحی در جریان بازجویی منجر شود. کم نبوده‌اند بی‌گناهایی که برای خلاصی از شکنجه به جرم‌هایی که مرتکب نشده‌اند اعتراف کرده‌اند. در سطح بین‌المللی، آمریکا و فرانسه در این مورد شهرت دارند و ایران هم که گفتن لازم ندارد. گزارشات فلیکس گرین از چین حاکی از این است که برای مجرم شناختن فرد به شواهد عینی تکیه می‌کنند.

او از قول کنت وودز ورث (وکیل کانادایی که یادداشت‌هایش را پس از سفر چین در سال ۱۹۵۹ منتشر کرد) می‌گوید: «...مردم در برابر توقیف و زندانی شدن خودسرانه به منتهی درجه

که دولت در اختیار مردم می‌گذاشت و خشونت و بدرفتاری با حیوانات، ولی قتل و ضرب و شتم و تجاوز خیلی کم اتفاق می‌افتاد. وقتی فاصله طبقاتی کم باشد و همه در حدی هر چند «فقیرانه» از خانه و خوراک و پوشاک برخوردار باشند این جور جنایات هم کمتر می‌شود. به علاوه یکی از نتایج رابطه متقابل و نزدیک مردم در محیط‌های کار و زندگی، دشوارتر شدن ارتکاب جرم است.

اینک بعد از سفری که به قرن بیستم و تجربه ساختمان جامعه نوین سوسیالیستی داشتیم به شرایط کنونی و دنیای سرمایه‌داری امپریالیستی امروز برگردیم. به دنیای سود محوری که در آن، پیشرفت فردی به هر قیمت فضیلت است و ارزش محسوب می‌شود؛ حتی اگر به بهای سلطه بر دیگران و با لگد مال کردن دیگران به دست آید. چنین مناسبات و افکاری خاک مساعد برای بروز و گسترش انواع جنایت و جرم و خلافکاری است. تحت چنین روابطی، ارزش‌ها و تفکرات حاکم و اختلافات عظیم طبقاتی بسیاری را به ارتکاب جرم سوق می‌دهد. عاملی دیگری که جرم و جنایت را افزایش می‌دهد بیزنس مواد مخدر است که یکی از پر سودترین

عرصه‌های سرمایه‌گذاری و کسب سود در نظام جهانی محسوب می‌شود و اغلب در ارتباط تنگناک با نهادهای قدرت پیش می‌رود. زن ستیزی و پدرسالاری که خود زاینده خشونت و تحقیر علیه نیمی از جامعه بشری است نیز دائما زمینه جرم و جنایت و تجاوز را در نظام طبقاتی بازتولید می‌کند. تعریف جرم و تناسب احکام قضایی و جزایی در ارتباط با جرم و چگونگی اداره زندان‌ها در جامعه نوین سوسیالیستی از مسائل مهمی است که باید به آن پرداخت. این مسئله جایگاه مهمی را در قانون اساسی هر کشور سوسیالیستی به خود اختصاص می‌دهد. ولی به همه این تبیین‌ها و ارزیابی‌ها نه به شکل مجرد و در خود، بلکه باید در سایه تلاش برای ایجاد روابطی انجام گیرد که زمینه‌های عینی و ذهنی بروز جرم را هر چه محدودتر می‌کند و سرانجام جرم و مجازات را به واژه‌هایی بی معنی و مربوط به گذشته تبدیل می‌کند. تجربه هر چند کوتاه ولی پر بار چین کمونیستی نشان می‌دهد که چنین امکانی چندان هم دور از دسترس نیست. ■

«آتش»

که هیچکس وجود جرم و جنایت در آن کشور را انکار نمی‌کند. همه می‌گفتند جنایت تا وقتی جامعه طبقاتی است وجود خواهد داشت. ولی چیزی که عملاً دیدند این بود که جرائم جدی و وخیم واقعا رخ نمی‌داد. بسیاری از مسائل در سطح کمون‌ها و بین خود مردم محل حل می‌شد. یکی از مثال‌های‌شان، داستان یک دوچرخه دزدی است. از آن جا که مردم در گروه‌ها و واحدهای کم و بیش کوچک محلی و کاری سازماندهی شده بودند، همدیگر را می‌شناختند. کمون‌های مختلف با هم تماس داشتند.



یک اسارتگاه در مصر

بنابراین وقتی کسی گزارش می‌داد که دوچرخه‌اش دزدیده شده، پیدا کردن دزد کار پیچیده‌ای نبود. بعد از پیدا کردن دزد، اعضای بریگاد کاری که او عضو بود با او جلسه می‌گذاشتند و به طور جدی از او انتقاد می‌کردند. دزد هم انتقاد از خود می‌کرد و قول می‌داد که دیگر تکرار نکند. اگر دوچرخه را خراب کرده بود باید جرمه‌اش را می‌داد.

مثال دیگرشان، پرونده تصادف پسر یک مهندس مشهور با یک پیرمرد بود. «پسر مهندس هنگامی که سوار دوچرخه بود به پیرمرد عابر زده بود. در واقع کلاهش جلو چشمش را گرفته بود و نتوانسته بود به موقع از تصادم جلوگیری کند. پای پیرمرد شکسته بود. رهگذران پیرمرد را به کمونی که نزدیک پکن بود بردند و کمیته کمون فوراً جلسه گذاشت. به نتیجه رسیدند که تصادف عمدی نبوده هر چند که پسر آقای مهندس بی توجهی کرده. بنابراین اصلاً لازم نیست پلیس را وارد قضیه کنند. تصمیم بر این شد که چون پیرمرد تنها زندگی می‌کند مسئول حادثه باید تا وقتی که حالش خوب شود پیش او زندگی کند و کمک حالش باشد. این کار انجام شد. تنها مشکلی که در این مدت داشتند این بود که یکی‌شان گوشت‌خوار بود و دیگری گیاهخوار. این حادثه باعث دوستی این دو نفر شد و تا مدت‌ها با هم ارتباط داشتند.»

بیشترین جرم‌ها، دزدی وسایلی بود

را مجدداً بررسی کند و اجرای حکم هم برای دو سال معلق می‌ماند. هدف، اصلاح افراد بود و بسیاری از کسانی که به مرگ محکوم شده بودند به جامعه بازگشته و زندگی مفیدی پیش گرفتند. آخرین امپراتور چین یک نمونه این افراد بود که بعد از چند سال حبس کشیدن به جامعه بازگشت و به خواست خود شغل باغبانی را انتخاب کرد.

شاید بتوان گفت که مشکل واقعی در بینش رفقای چینی (و جنبش کمونیستی آن زمان به طور کلی) این بود که دولت انقلابی و توده شهروندان را همگون می‌دیدند و تصورشان این بود که تضادی میان این دو شکل نمی‌گیرد و عمل نمی‌کند. بنابراین لازم نیست از حقوق توده‌ها در برابر دولتی که نماینده طبقاتی و انقلابی همان توده هاست حمایت شود. بنابراین نهادی برای ملزم کردن دولت و حزب به رعایت

قانون و حمایت مردم در برابر دولت یا حزب موجود نبود. البته معنایش این نبود که به هیچ وجه امکان انتقاد یا مواخذه اعضای حزب و یا دولت وجود نداشت؛ ولی به طور کلی نوع نگاهی که گفتیم وجود داشت.

با تکامل جامعه و به اوج رسیدن تضادهای طبقاتی در سوسیالیسم و شروع انقلاب فرهنگی و تغییراتی که در ساختارهای اقتصادی اجتماعی صورت گرفت ارتباط مردم با جرم و قانون هم تغییر کرد. سال‌های اول انقلاب فرهنگی سال‌های خیزش و شورش بود و شکل‌های جدید سازماندهی اجتماعی از دل همین تجارب بیرون می‌آمد. سازمان جامعه غیر متمرکزتر می‌شد، کمون‌ها رشد می‌کرد و مردم نقش هر چه بیشتری در اداره جامعه به عهده می‌گرفتند. قوانین چین سوسیالیستی هم به طور کلی خیلی ساده‌تر از غرب بود و تا حد زیادی بر «خرد عمومی» و توافق متقابل اتکاء داشت.

نویسنده دیگری به نام «ویفلدر بورکت» در سفرنامه گزارش گونه‌ای که با کمک «روویی الی» نوشته به مسئله جرم و جنایت در چین سوسیالیستی می‌پردازد و تصویری متفاوت از آن چه در زندگی تحت نظام سرمایه‌داری می‌بینیم ارائه می‌دهد. این دو نویسنده در برخوردی‌هایی که با مردم و مقامات چین دوران مائو داشتند متوجه شدند

حمایت شده‌اند و چنین بر می‌آید که هدف، تامین هر چه بیشتر آن‌ها از این لحاظ است... قبل از آن که کسی به اتهامی توقیف شود، باید بازپرسی کاملی انجام گیرد و قبلاً مدارک کافی که دادگاه را (منظور قاضی و مشاوران خلق هستند) قانع کند، تسلیم شوند... پس از ایراد اتهامات، توقیف باید در انظار عموم و در روز انجام گیرد و همسایگان شاهد باشند و به خانواده اطلاع داده شود. برای گرفتن اقرار نباید به زور و اغوا متوسل شد. لاقلاً سه روز قبل از محاکمه باید همه مدارک را به متهم نشان داد و او می‌تواند وکیل خود را انتخاب کند یا بخواهد وکیل برای تعیین کنند. محاکمات باید علنی باشند، جز در مواردی که مسئله امنیت عمومی در میان باشد. اگر دعوی در عرض یک ماه پس از تاریخ ایراد اتهامات طرح و رسیدگی نشود، علت تاخیر باید توضیح داده شود و مورد تصویب دادگاه مرحله بعد قرار گیرد. پس از محکومیت، دادگاه باید حق استیناف را برای زندانی توضیح دهد... «آقای وودز ورت که در چند محاکمه جنایی و در جلسات کمیته‌های سازش حضور یافته بسیار تحت تاثیر قضاوت درست و رفتار عاقلانه آن‌ها قرار گرفته است.»

در چین سوسیالیستی، کار کردن را شیوه عمده تربیت و بازسازی زندانی می‌دانستند اما روش اعتراف کردن هم مطرح بود. این روش برای اطمینان پیدا کردن از این بود که او دوباره مرتکب خلاف نمی‌شود. اعتراف زندانی در واقع بیشتر به انتقاد از خود شبیه بود که در بخش‌های مختلف جامعه به عنوان شیوه‌ای برای بالا بردن درک از موقعیت و رسیدن جمع به اتحاد بیشتر رواج داشت. مسلماً چنین روشی اگر جنبه فرمالیته یا اجباری به خود می‌گرفت به هدفش نمی‌رسید.

چینی‌ها به تغییر پذیری قانون واقف بودند. گرین هم از قول یکی مقامات چینی می‌گوید: «قانون سلاح سیستم اجتماعی است و باید با تغییر سیستم عوض شود. مثلاً اگر در مرحله کشاورزی تعاونی برای دارایی قانونی تدوین شده بود، اکنون که جنبش کمون اساس مالکیت را دگرگون ساخته، این قانون کاملاً کهنه شده است.» مسلماً تغییرات جامعه بر تعریف جرم و درک از آن و نوع مجازات نیز تاثیراتی خواهد داشت. در چین سوسیالیستی، قتل و تجاوزی که به مرگ منجر می‌شد و تجاوز به دختران کمتر از چهارده سال و برای بعضی جرائم ضد انقلابی مجازات مرگ وجود داشت. ولی حتی در صورت عدم تغییر رای در دادگاه استیناف، قانون از دیوان عالی می‌خواست که کلیه موارد این چینی

## از مبارزه حق طلبانه سراسری معلمان حمایت کنید!



را در این عرصه محدود کرده و انگیزه و توانایی عملکرد مناسب را از آنها می‌گیرد. از طرف دیگر اولویت دادن به ترویج اعتقادات مذهبی در مدارس و گزینش معلمان و اجبار به پیروی از قوانین ضد بشری دینی، محتوای علمی عرصه آموزش را از درون تهی کرده و اکثریت جامعه را به سمت تباهی می‌کشاند.

اعتراضات معلمان زحمتکش باید از سوی تمامی افراد جامعه مورد حمایت قرار بگیرد. تمام افراد جامعه به شکلی از این عرصه بهره مند می‌شوند و دگرگونی انقلابی در این حوزه مهم می‌تواند همه را منتفع کند؛ چه کسانی که در این عرصه مشغول به کار هستند و چه کسانی که از خدمات متولیان این بخش بهره می‌گیرند. به این امید که معلمان معترض، تجمعات سکوت را تبدیل به حرکتی پر فریاد و موثر، متحد و گسترده کنند، علیه همه مظاهر تبعیض و بی عدالتی بشورند و خواست عمومی رهایی از ستم و بهره‌کشی را مانند همان معلم کلاس در شعر به یاد ماندنی «یک با یک برابر نیست» خسرو گل‌سرخی فریاد کنند. ■

نسیم ستوده

می‌زنند. پزشکان به دلیل اینکه چند سال بیشتر درس خوانده‌اند و در رشته‌ای تخصص دارند، ۱۵ برابر پرستاران حقوق می‌گیرند و این نمونه‌ای آشکار از تضاد میان کار فکری و پیدی است.

به طور کلی اعتراضات معلمان عکس‌العملی است به نتیجه سلطه یک رژیم ضد مردمی بر نظام آموزشی. نظام آموزشی تحت جمهوری اسلامی مبتلا به شکاف‌هایی است که ریشه‌های اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیک دارد. از یک طرف بخش اعظم بودجه دولتی در بخش‌های نظامی و ایدئولوژیک مصرف می‌شود که با محدود کردن سهم بخش‌هایی مثل آموزش، خانواده‌ها را متحمل هزینه‌های سنگین با کیفیت پایین می‌کند و معلمان

اعتراضات مختلفی انجام می‌گیرد که طی ماه‌های اخیر از سوی اقشار زحمت کش کارگر، پرستار و معلمان شاهد هستیم. اغلب این اعتراضات نسبت به شرایط کار، حقوق و دستمزد و تبعیض‌های فراوان در قوانین کار علیه آنهاست. کارگران نیز در صنایع و بخش‌های تولیدی، نسبت به نوع کار خود متحمل تبعیض، ستم و استثمار می‌شوند و در مواردی حقوق آنها تا چند ماه پرداخت نمی‌شود. پرستاران نیز در اعتراضات خود علاوه بر شکایت نسبت به شرایط کار سخت و طاقت فرسایی که به دنبال طرح همگانی سلامت بر آنها تحمیل شده است، نسبت به تبعیضی که میان خود و پزشکان در تعرفه پرداخت حقوق می‌بینند، به اعتراض دست

روز پنجشنبه ۲۷ فروردین ماه تجمعات اعتراضی معلمان در دهه شهر کشور در برابر ادارات آموزش پرورش، ساختمان استانداری و فرمانداری‌ها برگزار شد. در این تجمعات که تحت سیاست سکوت اعتراضی عمدتاً بدون شعاردهی انجام شد معلمان پلاکاردهایی را برای بیان خواسته‌های صنفی و رفاهی خود در دست داشتند. یکی از خواسته‌های مشترک در تجمعات معلمان، آزادی کسانی بود که در جریان اعتراضات اسفند ماه سال گذشته دستگیر شده‌اند. بنا به اخبار رسیده، تجمع معلمان در شهر رشت با تنش همراه بوده و نیروی انتظامی با معترضان درگیر شده است. تجمعات ۲۷ فروردین در ادامه

## غیرت اسم رمز نژادپرستی است

خبرگزاری‌های ایران در روز هشتم فروردین ۹۴ گزارش دادند که دو نوجوان ۱۴ و ۱۵ ساله ایرانی در فرودگاه جده عربستان هنگام عبور از گیت بازرسی خروج توسط شرطه‌ها (ماموران پلیس) به اتاق بازرسی بدنی برده شده و در آن جا به آن‌ها تجاوز شده است. هنوز کم و کیف خبر کاملاً روشن نشده بود که رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی مثل وایبر و فیس بوک پر شد از مقاله و کامنت در این مورد. انتشار این خبر درست در بحبوحه برخورد میان عربستان و ایران در یمن که بازتاب رقابت حاد آن‌ها در منطقه است صورت گرفت. ایران و عربستان به عنوان دو قدرت نفتی چند دهه است که با هم درگیرند. زمانی بود که جمهوری اسلامی ماموران و طرفدارانش را در جریان مراسم

که رگ گردن‌شان بیرون زده و خون جلوی چشم‌شان را گرفته زمانی که در زندان‌های ایران به جوانان تجاوز می‌شد ساکت بودند؟ این‌ها که دم از انسانیت می‌زنند و بیشرمانه عرب‌ها را «حیوان» خطاب می‌کنند، وقتی که زحمتکش‌شان و جوانان در مناطقی مثل اهواز و آبادان و مهران و پرویز خان و... مورد توهین و سرکوب قرار می‌گیرند کجا هستند و چه می‌گویند؟ وقتی که ده‌ها نفر را در کردستان و بلوچستان اعدام می‌کنند چرا صدای اعتراضشان بلند نمی‌شود؟ این روحیه ناسیونال شوونیستی و این رفتار نژادپرستانه را باید با تمام قوا افشا کرد. عرب‌ها نیز مانند ملیت‌های دیگرند. بر خلاف دروغ‌های برتری طلبان در میان آن‌ها نیز هم بسیاری افراد پیشرو و ترقیخواه و مردمی وجود دارند و هم گروهی که در میانه ایستاده‌اند و یا عقب افتاده و مرتجعند. ■

کاو اردلان

پیراهنی‌اش را که روی آن عدد ۱۵ نوشته شده نشان می‌دهد. می‌گویند منظورشان این بوده که «من پسر ۱۵ ساله ایرانی می‌خواهم»!! برخی هنرمندان از جمله رضا صادقی که تبدیل شده به مجیزگوی جمهوری اسلامی به مردم نهیب می‌زند که «ایرانی‌ها غیرت‌تان کجا رفته؟» بعضی هم با تفرعن اعلام می‌کنند که ما از تبار کوروش کبیریم و نباید در مقابل عرب‌ها ساکت بنشینیم! این‌ها همه بازتاب افکار و ارزش‌ها و ایده‌های کهنه و عقب مانده و مرتجعانه‌ای است که از دیرباز در گوشه و کنار اذهان رسوب کرده است. اما جای شک نیست که رژیم اسلامی و دستگاه اطلاعاتی و ماشین تبلیغاتی‌اش آگاهانه روی این افکار و حساسیت‌ها و تعصبات حساب باز کرده‌اند و برای ایجاد فضای مسموم سیاسی و ایدئولوژیکی که به نفع‌شان باشد به این آتش نژادپرستانه دامن می‌زنند.

در واکنش به این موج شوونیستی بسیاری پرسیدند که چرا برخی از همین‌ها

حج به آن کشور می‌فرستاد تا تظاهرات به راه اندازند. اخیراً رابطه دولت‌های عربستان و ایران کمی بهبود پیدا کرده بود اما به دنبال وقایع بحرین و مداخله دو کشور در آنجا و سپس بحرانی شدن اوضاع یمن و قدرت گیری گروه‌های متحد جمهوری اسلامی، عربستان سیاست مداخله نظامی و بمباران ادامه دار شهرهای یمن را در پیش گرفت. این کار عملاً به معنی رویارویی ایران و عربستان در یک جنگ نیابتی دیگر در منطقه است.

اما خبر تعرض به دو نوجوان ایرانی که بعداً گفته شد تجاوز نبوده بلکه آزار جنسی بوده باعث عکس‌العملی نژادپرستانه و برتری طلبانه در میان ایرانیان شد. برخی، عرب‌ها را تلویحاً حیوان خطاب کردند. برخی دیگر به تحقیر «نژاد عرب» پرداختند. اوج وقاحت، داستان سرایي در مورد یک فوتبالیست عرب بود که گویی آقای گل آسیا نیز هست. بنا بر روایت مسخره نژادپرستان و جو سازان ایرانی، گویا این بازیکن بعد از زدن گل، زیر

به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید

atash1917@yahoo.com

n-atash.blogspot.com